

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به الفاظ ایجاب و قبول بود، در الفاظ ایجاب مرحوم شیخ لفظ شریعت را ذکر فرمودند و عرض کردیم انصافا اجمالا مطالبی را که شیخ اولاً فرمودند درست است، شواهد در لغت عرب و در استعمالات چهار مورد استعمال قرآنی این است که شراء به معنای فروختن یا ایجاب مصدر شده، نمی شود انکار کرد، البته در کتب لغت اضافه بر آن شریعت را به معنای قبول هم آوردند، این هم انصافا گفته شده لکن این هم فعلا قبولش خیلی مشکل است یعنی در کلمات این ها شاید از مواردی که ذکر شده و اشکال بعدی مرحوم شیخ این بود که این عرفی نیست، انصافا این مطلب مرحوم شیخ درست است، انصافا عرفی نیست الان امروز من فکر می کردم اصلا یاد نمی آید در روایت اهل بیت شریعت به معنای بعث باشد، احتمال می دهم این مسئله در همان قرن اول اگر بوده، شاید در قرن دوم هم این زمینه اش از بین رفته و حتی در الفاظ قبول هم شریعت را ما ندیدیم مصرف بشود، هم در ایجابش و هم در قبولش الان که اصلا عرف عربی نیست اگر بگویید شریعتک هذا الکتاب نمی فهمد، خیال می کند به لغت ماقبل تاریخ صحبت می کند یا شریعت منک هذا الکتاب، اگر بخواهد قبول باشد منک هم باید اضافه بشود عادتاً یعنی شریعت، انصافا این به کار بردنش روشن نیست اما این که شراء به معنای فروختن و شاری به معنای فروشنده باشد انصافا این هست، نمی شود انکار کرد، مثلاً خوارج در همان نیمه های قرن اول خودشان را عنوان شراة یعنی کسانی که فروشنده اند، جان خودشان را در راه خدا فروختند، این شواهد موید این مطلب است حقا یقال لکن فیما بعد این شواهد استعمال عرفیش وجود ندارد.

یک راهی را هم ما سابقاً عرض کردیم که برای شناختن یک لفظ به اشتقاقات او مراجعه می کنند چون یک رابطه ای بین صوت و این معنا وجود دارد، از کلمه شراء که شین و راء و الف یا یاء باشد خب قاعدتاً مثل بقیه جاها، شش تا احتمالاً اگر یاء حساب بکنیم شش تا احتمالش است که خب من تصوراتش را کردم، نشد مراجعه بکنم به کتب لغت، وقت نکردم مراجعه بکنم، نه این که وقت

نکردم تبدیلی شد مراجعه نکردم، اما از این شش تا احتمال آن که الان بیشتر استعمال دارد رشاء است، شراء و رشاء یکی شراء که ما داریم و یکی هم رشاء، رشوه همین رشوه معروف، آن رشوه ای که اصطلاحاً می گویند آن هم از همین ماده است یعنی راء و شین و الف یا یاء، این همین ماده شراء هم همین طور است

پرسش: ارش چی؟

آیت الله مددی: ارش از ارش است، مهموز است، این که ناقص است، حالا ناقص یائی هم شاید باشد، بعید است واوی باشد.
علی ای حال این مسئله که رشاء و شراء به لحاظ صوت، به لحاظ آهنگ و صدای لفظ یکی است، البته دو تا ماده است اما همان طور که در لغت عرب عرض کردم بلکه ادعا شده در لغات دیگره وقتی دو لفظ صداهایشان و صوتشان نزدیک هم باشد معانیشان هم به هم نزدیک اند، همین چند بار اخیراً عرض کردم و رشاء هم همان طور است، عرض کردیم رشاء اصلش از رشا دلو است، دلو را آن سطل را در چاه می اندازد از آب بالا می کشد، این هم به این تعبیر که انسان یک پولی به قاضی می دهد تا از قاضی آن حکم را بگیرد، حکم را به نفع خودش بگیرد، رشوه روی این جهت است، این رشاء با شراء خیلی نزدیک است و لذا در کتاب قاموس هم آمده بود فقط إنما الکلام این معنای حقیقی است یا مجازی است، کل من ترک شیئا و تمسک بغیره، این تعبیر این بود و این جا هم در باب شراء هم همین طور است، انسان کتاب را می دهد، پول را می گیرد در باب رشوه هم همین طور است، پول را می دهد حکم به نفع خودش، خیلی واضح است که این دو معنا با هم متقارب اند با هم و در آن نکته ای را که در کتاب قاموس آمده که ما احتمال دادیم این نکته نکته مجازی باشد این دو تا در آن نکته هم شریکند، کل من ترک شیئا و تمسک بغیره، انصافاً هم این شراء برایش صدق می کند هم رشوه برایش صدق می کند، در هر دو همان ضابطه ای را که عرض کردیم رشاء و شراء، ببینید این دو تا لفظ که قریب به هم هستند معانیشان هم قریب به هم است، آن وقت آن معنای مجازی هم یک معنای عامی است مثل مشترک معنوی، یک معنای عام انتزاعی است کل من ترک شیئا و تمسک بغیره، پس این مطلبی که ایشان فرمودند که این معنا هست انصافاً در جایی که مشابه آن هم هست، اما فرقی این است که نسبت به رشاء که رشوه باشد هر دوش استعمال شده، بعد ها هم مانده مثلاً راشی، راشی کسی که

رشوه می دهد، مرتشی کسی که رشوه می گیرد، قاضی که رشوه می گیرد، نسبت به لفظ شراء، شاری و مشتری، ما تا قرن اول این را داریم مثل شراء یعنی خوارج اما مشتری تا این زمان ما هم داریم یعنی شاری و مشتری خیلی لطیف است، شبیه راشی و مرتشی است، شاری و مشتری شبیه راشی و مرتشی است، الراشی و المرتشی کلاهما فی النار، خیلی این دو تا، یکی ثلاثی مجرد است و یکی مزید است، راشی و مرتشی، شاری و مشتری، لکن لفظ شاری الان فعلا در عرف عربی وجود ندارد، من فکر می کنم شاید اصلا از قرن دوم برداشته شده، خیلی ما دنبالش بگردیم همان قرن اول اگر پیدا بشود مثل خوارج، که شاری، این ها می گفتند ما شاری هستیم، ما دیگه بعد ها لفظ شاری به معنای فروشنده نداریم، دقت می فرمایید؟

پس بنابراین این هم توضیح کلام مرحوم شیخ، البته مرحوم شیخ ظاهرش این است که کل من ترک شیئا را معنای حقیقی در کلام قاموس معنای حقیقی گرفته لکن فکر می کنم همان طور که در تاج العروس در شرحش گفته معنای مجازی است، معنای حقیقی نباشد پس بنابراین معلوم شد که این دو لفظ خیلی به هم نزدیک اند و در ناحیه اشتقاق هم این طوری است، راشی و مرتشی الان داریم، در حدیث داریم شاری و مشتری در حدیث نداریم اما شرو در قرآن داریم، شاری در اصطلاح عرفی داریم، شراء، اما بعد ها شاری نداریم اما مشتری فراوان، إلی یومنا هذا تا این لحظه ای که من در خدمتتان هستم مشتری را داریم، راشی و مرتشی هم استعمال شده، آن یکیش از استعمال افتاده این سه تای دیگه به اصطلاح کاملا استعمال، مخصوصا مشتری چون جز عقد بیع است این فراوان هست و مصرف شده.

پس تا این جا روشن شد که حق، چون بعد در بحث قبول لفظ شریعت را هم ایشان می گوید. انصاف قصه حقا یقال هم در ایجاب هم قبول به شریعت خیلی مشکل است، البته در قبول که باید ظاهرا یک منک هم باشد، فکر نمی کنم شریعتُ الکتاب بكذا، می گوید شریعتُ منک الکتاب، ظاهرا قبلش یک منک هم اضافه می کنند اگر شراء به این معنا باشد پس در شواهد عرفی و لغوی بوده اما بعد ها در شواهد لغوی، عرفی برداشته شده و کتب لغت برای شرح تاریخ خویند اما این که شرح زمان را بدهند نه و از این لفظ شراء فعلا باب افتعالش برای قبول بکار برده می شود حتی باب افتعال اشتریتُ برای ایجاب بکار برده نمی شود.

پرسش: مبهم ۹:۳۰

آیت الله مددی: عرض کردم که بیع، چهار مورد در قرآن شراء هست، و شروه بضمن بخر، هر چهار مورد ظاهرا به معنای بیع است، عرض کردم در قرآن بکار برده شده، مشکل ندارد، این را قبول کردیم

پرسش: چجوری ثابت می شود؟

آیت الله مددی: ثابت می شود در آن زمان، معلوم نیست، بعدها عرب بکار نبرده، در روایت ما هم نیامده و عرض کردیم معیار در یک لغت، کتب لغت نیست، معیار در یک لفظ کتب لغت نیست، معیار فهم عرفی است.

پرسش: قرآن إلى يوم القيامة است

آیت الله مددی: إلى يوم القيامة است لکن این را به این لفظ بکار نبردند دیگه، می شود، مثل این که عرض کردیم شما هیئت مضارّه را در قرآن ندارید، یضّرّ دارید که ثلاثی مجرد است و یضارّ دارد اما عرب الان یضارّ سال هاست، در خود روایات ما یضارّ بکار برده نشده، آن چه که در قرآن است همه اش یضارّ است و لا تضارّوهن و لا تضارّ والدّة، بدین غیر مضارّ، ضرار، ضرارا و مسجدا ضرارا، ضرار که مصدرش است بکار برده شده، مضار غیر مضار بکار برده شده اما الان مضار به کار نمی برند، این منافات ندارد، این صحیح است، لغت نمی خواهیم بگوییم لغت باطل است، لغت صحیحی است لکن آنی که متعارف است، نمی خواهیم بگوییم از بین رفته، به عنوان لغت هست اما این الان عرف نیست و عرض کردیم معیار در باب الفاظ و در عقود آن معنای عرفی است، معنای عرفی از شریعت به این معنا در نمی آید، این راجع به کلمه شریعت

پرسش: مبهم ۱۱:۱۸

آیت الله مددی: انکحت را اجمالا قبول کردم، انصافا که الان فهمیده می شود، متعت خیلی روشن نیست، متعت را هم می گوییم، خود من هم گاهی می خوانم متعت را می گویم اما انصافش یکمی شبهه دارد متعت، اما زوجت احتیاج به قرآن ندارد، امر واضح است، اصلا دالّ بر خود این عقد علقه زوجیت است.

بعد مرحوم شیخ چون بنا گذاشتیم یک مقداری عبارت ایشان را بخوانیم:

و منها لفظ ملکُ بالتشديد

پرسش: نهج البلاغه هم ماده شرو آورده

آیت الله مددی: البته نهج البلاغه که همان قرن اول است، بله من هم اگر نوار را گوش بکنید عرض کردم با قطع نظری که ناقص

واوی است یا یائی است

و ممنا لفظ ملکُ بالتشديد و الأكثر علی وقوع البيع به

یعنی برای ایجاب خوب است.

بل ظاهر نکت الإرشاد الاتفاق علیه

نکت الارشاد مال مرحوم شهید اول است بر ارشاد علامه

و يدل عليه: ما سبق في تعريف البيع، من أن التمليك بالعوض المنحل إلى مبادلة العين بالمال هو المرادف للبيع عرفا و لغة

حالا ایشان نمی دانم چرا مبيع را عين گرفت آن یکی را مال گرفت، فرق نمی کند

التمليك بالعوض المنحل إلى مبادلة العين بالمال هو المرادف للبيع عرفا و لغة

این ظاهرا مراد ایشان رضوان الله تعالى علیه این باشد، ما عرض کردیم در باب الفاظ عقود قاعده اولی این است که ما آن عقد و آن

مفادی را که عقد دارد، مقصودی را که عقد دارد در نظر بگیریم، آن روحی که عقد دارد آن قوام عقد را در نظر بگیریم یک لفظی

مناسب او بیاوریم، نکته اش این است، مثلا عقد صلح نکته اساسیش تسالم است، آن وقت لفظ صالحتک را بیاوریم، اعطیتک را

نگوییم چون صالحتک در لغت عرب دلالت بر تسالم می کند، مثلا علقه زوجیت در نظر بگیریم، در نظر نگیریم که این مثلا می

خواهد فرض کنید با هم زندگی مشترک داشته باشد، نه علقه زوجیت، این علقه زوجیت را در نظر می گیریم لفظ مناسب با علقه

زوجیت زوجتک است، دقت کردید؟ نکته اساسی را عرض کردیم همیشه آن عقد را اول در نظر بگیرید، خوب دقت بکنید، بعد لفظی

.....
که مطابق با همان است نه کم و نه زیاد بیاورید لذا مرحوم شیخ چی می گوید؟ التملیک بالعوض، عقد بیع تملیک به عوض است، اگر تملیک به عوض شد اگر گفت ملکتک هذا الکتاب به ده تا پتو این تملیک به عوض است، می شود بیع یعنی آن معنایی را که یعنی مقصود و العقود تابعة للقصد، آن مقصودی را که شما از بیع دارید آن را ابتدائاً در نظر بگیرید بعد یک لفظی مناسب با آن یعنی یک لفظی که دلالت بر آن معنا بکند، آن جا را انجام بدهید، شما می گوئید ما در باب بیع تملیک به عوض می کنیم، البته عرض کردم عده ای معتقدند بیع باید تملیک به ثمن باشد، حتماً باید پول باشد، این عوض کسانی است که می گویند بیع اعم است، می خواهد پول باشد یا پول نباشد، مثل کالا به کالا یا پایا را هم بیع می دانند.

هو المرادف للبیع عرفاً و لغتاً

مراد از لغت آن چیزی است که در مثلاً عرف قدیم بوده و در طی تاریخ بوده و عرف هم همان عرفی است که ما الان داریم

كما صرح به فخر الدین

البته این را به طور کلی داشته باشید، وقتی یک امر عرفی شد خود ما هم چون جز عرفیم باید این را بفهمیم، یعنی این ها چون یک روشی در سابق بوده هر چیزی را نسبت می دادند الان هم عده ای در دنیای علم همین طورند، کلام را با نسبتش حساب می کنند و لکن اگر ما بخواهیم استظهار بکنیم نکته اساسی این است که من عرض می کنم، اگر بنا شد عرفی باشیم همین که خودمان بفهمیم مهم است، این مهم نیست که حالا مثلاً شهید اول یا فخرالمحققین این مطلب را گفته باشد، مثلاً اول ایشان از شهید اول نقل کرد بعد از فخر الدین، مراد ایشان از فخرالدین هم فخرالمحققین پسر علامه حلی است.

پرسش: مبهم ۱۶:۲۰

آیت الله مددی: خب ما هم همین الان بحث های تطور فرهنگی را گفتیم لغتی را گفتیم، خودمان مثال زدیم، نمی خواهد به خودمان برگردانید، ما شریعت را قبول کردیم استعمال شده اما گفتیم بعد عوض شده و مشکل شده.

پرسش: کدام عرف؟ ما نمی توانیم بفهمیم

آیت الله مددی: ببینید ما لذا همین را می گوئیم، می گوئیم اگر بنا شد یک مطلب عرفی شد لغوی شد نگوییم فخر المحققین گفته، خود ما باید بفهمیم، ما با مراجعه به خود قرآن، مراجعه ده ها شاهد شعری ادبی تاریخی در این مسئله بیع همچنان که یکی از عقود کاملاً جاری و ساری بین ماست در تاریخ هم جایگاه خودش را داریم، این طور نیست که در تاریخ نباشد، من عرض کردم همیشه خوب دقت بکنید، قوام جامعه به عقود است، اگر عقود نباشد افراد مفرد مفرد می شوند، اصلاً قوام جامعه به عقود است و مراد از عقود همان انشای لفظی است، یعنی قوام جامعه به این است، مراد از عقود عمل خارجی نیست مثلاً شما این جا نشستید یک چیزی را در آفریقا برایتان می خردند، عمل خارجی، یک چیزی را فرض کنید در استرالیا برایتان می خردند، یک چیزی را برایتان می فروشند، اصلاً قوام دنیا فعلاً روی عقود است و لذا این همه ما داریم بحث عقود را یکمی طولانی‌تر کردیم به خاطر این که خیلی تاثیرگذار است، اگر نباشد اصلاً زندگی بشری، و لذا اگر عقود غری شد مشکل شد قطعاً موجب نزاع و مخالفت می شود و نزاع و مخاصمه قطعاً جامعه را خراب می کند، این امرش قطعی است، و ما دلیل نداریم که اول یک کلام مجمل بگوییم بعد با همدیگر دعوا بکنیم، بعد برویم دادگاه، حالا غیر از این که دادگاه ما چقدر طول می کشد، اطاله دادرسی، بعد هم به یک نتیجه برسد یا نرسد با قطع نظر، خب چه داعی داریم گفت که جنگ اول به از صلح آخر، از اول اصلاً جنگی نمی کنیم، از اول می گوئیم غرر را بردارید، به قول آقایان رفع باشد، دفع نباشد یعنی از اول بیاییم بگوییم عقود چون اساس جامعه هستند و عقود با الفاظ کم و زیاد می شوند از همان اول شرائط سختی را بگذاریم که هیچ نوع اختلاف و درگیری پیش نیاید، نه دیگه بعد به دادگاه مراجعه بکنیم یعنی هدف اساسی از این بحث های الفاظ عقود که مثلاً ایشان دارد هدف اساسی این است، هدف روشن بشود و لذا عرض کردم این مسئله را فقط بحث الفاظ نیست، جهات دیگه هم دارد، و لذا ما اگر بخواهیم در سطح عام کاری بکنیم باید تماماً این نکات و ظرائف را در نظر بگیریم حتی تمدن های مختلف، کشور های مختلف، این ها را در نظر بگیریم، عرض کردم یک وقتی هم، چند بار عرض کردم بعد از سال ۱۹۴۵ که سازمان ملل تشکیل شد تدریجاً بشر به این نتیجه رسید که همه چیز را یک لغت جهانی بهش بدهد مثل همین مثلاً حقوق بچه ها، حقوق قضائی، مسائل قضائی و مسئله زندانیان، حقوقی که زندانیان دارند، این حقوق را قرار دادند که به عنوان معاهده، آن وقت این

.....
را در سراسر جهان سعی کردند جاری و ساری بشود. لذا ماها هم اگر بتوانیم در این مراحل نقش داشته باشیم نقش دقیقی است، نقش خیلی عالی ای است، چون جهان الان رو به این است، اصلا این مسئله جهانی سازی و جهانی شدن و از این حرف ها قبل از این اصولا تفکر این است یعنی همان تفکری که ما داشتیم یملاها قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا یعنی یک تفکر جهانی است، لذا این مقدار اصرار بکنیم روی خصوصیات بحث فقط این حوزه شیعه نیست، این برای این که ذهن باز بشود آماده بشود مثلا یکی از راه هایی که می گوئیم پیغمبر قرار دادند که غرر نباید باشد، غرر که بیاید جامعه را خراب می کند چون غرر که آمد همان طور که عرض کردیم یک عده گفتند غرر جهل است، یک عده گفتند غرر خدعه است، مرحوم نائینی می فرماید غرر هر سه معناست، هم جهل است هم خدعه است و هم خطر است، انسان که جاهل بود یک چیزی را بهش فروختند این جهل زمینه ساز خدعه می شود، وقتی نفهمید سرش را کلاه می گذارند دیگه، این زمینه ساز خدعه می شود، خدعه هم زمینه ساز خطر می شود پس این سه معنا عرض هم نیستند، در طول هم اند، مرحوم نائینی می گوید این کلمه غرر که پیغمبر فرمودند هم جهل را شامل می شود و هم خدعه را شامل می شود، فریب و مکر را و هم مسئله خطر، خطرآفرینی است، و درست هم هست، مطلبی است کاملا صحیح و کاملا روشن.

علی ای حال یک مقدار مباحث عقود کار بشود، بحث حقوق عقود واقعا جای خودش را دارد چون با این پیشرفتی که الان بشر کرده آن چه که الان تاثیرگذار است خود عقد است نه عمل خارجی، اول خود عقد و به مجرد عقد آثار بار بشود، چه آثاری بار بشود؟

پرسش: عقد هم توقیفی نیست، خود لفظ بیع

آیت الله مددی: نه خب عرفی دیگه، لغتا و عرفا

لذا قال فخر الدین به تعبیر ایشان مرحوم پسر علامه

معنی بعث فی لغة العرب ملکت غیری

عرض کردم آنی که به ذهن ما می آید بعث ملکت در مقابل تملک هم هست، نه این که فقط مجرد ملکت

و ما قيل: من أن التملیک يستعمل فی الهبة بحيث لا يتبادر عند الإطلاق غيرها

.....
که اگر تملیک به طور مطلق باشد هبه

فیه:

این نقل از مرحوم شهید ثانی است

أن الهبة إنما يفهم من تجريد اللفظ عن العوض

یعنی به عبارة اخرى بعت مساوی با ملک نیست، بعت مساوی با تملیک به عوض نه مطلق تملیک

لا من مادة التملیک

مراد از ماده تملیک در این جا نه ماده ملک، مراد از این واژه تملیک، هیئتاً و مادتا با همدیگه، ما الان به جای ماده تملیک می گوئیم

واژه تملیک، این کلمه ماده را اگر خواستید به لغت فارسی ترجمه بکنید بگویید از واژه تملیک چون ماده تملیک را گفتیم ملک است

دیگه، میم و لام و کاف، مراد ایشان ماده به این معنا نیست

فهی مشتركة معنی بین ما يتضمن المقابلة و بین المجرّد عن المقابلة

این که توش مقابله باشد یا مقابله نباشد لفظ تملیک

فإن اتصل بالكلام ذكر العوض

آن وقت این ادعای مرحوم شیخ انصاری است و انصافاً ادعایش درست است، اگر ذکر عوض آمد

أفاد المجموع المركب - بمقتضى الوضع التركيبى - البيع و إن تجرد عن ذكر العوض اقتضى تجريده الملكية المجانية

بله پس بنابراین عمده این است.

حالا این أفاد المجموع المركب بمقتضى الوضع التركيبى، این که چرا ایشان مجموع مرکب را آوردند؟ احتمالاً، حالا من عبارت ایشان

را بخوانم.

پرسش: المجموع ندارد

آیت الله مددی: این کتاب من دارد که

المجموع المركب بمقتضى الوضع التركيبى البيع و إن تجرد عن ذكر العوض اقتضى تجريده الملكية المجانية و قد عرفت سابقا: أن

تعريف البيع بذلك تعريف بمفهومه الحقيقى

عرض کردم در علمای اسلام الان در ذهنم خیلی کم هستند که بیع را تفسیر به تعهد کرده باشند اما در قوانین غربی زیادند و چند دفعه هم عرض کردم سنهوری می گوید در قانون یونان باستان بیع تملیک بود، بعد بر اثر مشکل اجتماعی که برای بردگان و اینها، بیع را برداشتند تفسیر به تعهد کردند، بیع تملیک نیست، تعهد است، خوب دقت بکنید! بله تعهد می دهم که این کتاب مال شما باشد، در مقابل صد تومان، بعد از تعهد وقتی کتاب را می گیرد آن وقت مالک می شود. و همین نکته است که من عرض کردم آنی که امروز زندگی بشر هست می خواهد با خود بیع مالک بشود، با خود عقد، خوب دقت بکنید! آنی که الان در ارتباطات اجتماعی امروز ما هست نمی خواهد با قبض مالک بشود، خب این خیلی کار را محدود می کند، نکته اساسی در باب بیع این است و لذا حتی هنوز هم به نظرم آلمان بود، یکی دو تا کشور را خواندیم، آلمان بود که این ها تعهد گرفته بودند، انصافا تعهد نمی تواند الان برای وضع دنیای موجود جواب بدهد یعنی این ها بحثشان این بود که شما یک خانه ای را فرض کنید در مصر می خرید پولش را می دهید به حسابش می خرید، قبض هم نمی کنید، اگر تعهد باشد باید بگوییم ملک پیدا نمی شود مگر وقتی که خانه را قبض بکنید، یا یک کسی را بفرستید از طرف شما قبض بکند، باید این طور بگوییم، این با وضع فعلی نمی سازد، اصلا تعهد با دنیای، آن اوفوا بالعقود را هم عرض کردیم اگر آن معنایی را که ما به ذهنمان رسید که پیغمبر اکرم در سال ده در سوره مائده فرمودند اوفوا بالعقود آن نکته اساسیش این بود که بیابند معیار را عقد قرار بدهند نه قبض، همان کاری که ما امروز بعد از ۱۴۰۰ سال، ۱۴۳۰ سال امروز به او احتیاج داریم یعنی باب عقود را باز کردند تا برای این که این زندگی اجتماعی اداره بشود، باب عقود بسته بشود خیلی زندگی مشکل است مگر این که انسان در غار زندگی بکند و إلا راهی ندارد

و قد عرفت سابقا أن تعريف البيع بذلك تعريف بمفهومه الحقيقى

عرض کردم مفهومه الحقیقی بین المسلمین مسلما و بین عده ای از کشور هایی که در غرب هستند اما همه شان این را ندارند

فلو اراد منه الهبة المعوضة أو قصد المصالحة بُنی صحة العقد به على صحة عقدٍ بلفظ غيره مع النية

ایشان می خواهد، البته من فکر می کنم آقای خوئی از این ذیل کلام ایشان، من فکر می کنم مرحوم شیخ از همین جا که می گوید

ذكر العوض فإن اتصل بالكلام ذكر العوض از آن جا می خواهد جواب این شبهه را بدهد، آن شبهه این است که شما در باب بیع می

گویید تملیک به عوض اسمش بیع است، در مصالحه هم تملیک به عوض است. یکیش تملیک به عوض

صالحتک هذا الكتاب بمثلا دو تا پتو، این هم بیع است چون تملیک به عوض است، جواب: درست است نتیجه مصالحه تملیک، خود

مصالحه به قصد تملیک به عوض است لکن خوب دقت بکنید ما عرض کردیم هر عقدی یک واقعیت خودش را دارد، در باب مصالحه

آنی که می خواهد انشاء بشود تسالم است نه تملیک، پس فارق بین بحث بیع و بین بحث مصالحه در این جاست، در باب مصالحه

خوب دقت بکنید، انشای تسالم می کند، این جا تسالم نکرد، ما گفتیم اگر انشاء کرد تملیک عین به عوض این بیع است، خوب روشن

شد؟ اما اگر انشای تصالح کرد، تسالم کرد نتیجه اش تملیک عین به عوض شد این بیع نیست، یک دفعه نتیجه این می شود آن بیع

نیست، عرض کردم نکته اساسی شما اول باید آن معنایی را که می خواهید انشاء بکنید تصور بکنید بعد با لفظ آن را ایجاد بکنید،

شما در باب مصالحه تصور تملیک به عوض نمی کنید که مثلا شما بیاید در این جا تملیک به عوض را تصور بکنید و انشاء بکنید

این تملیک به عوض را، نه شما چنین کاری را انجام نمی دهید، من فکر می کنم این یک نکته، یک نکته در هبه معوضه، در هبه

معوضه چی می گویید؟ آن جا هم تملیک به عوض است، مرحوم شیخ می خواهد بگوید که درست است آن جا تملیک به عوض

هست اما در حقیقت آن چه را که انشاء می کند هبه است یعنی تملیکلی است که توش عوض است لکن این هبه را به عنوان این که

او هم هبه بکند

پرسش: تسامحش است

آیت الله مددی: تسامح نیست نه، اصلا سه تا عقدند

من فکر می کنم مرحوم شیخ از این جا فإن اتصال بالكلام ذکر العوض، ببینید، افاد المجموع المركب، این تعبیر لطیفی است، می گوید این طور معنا، تملیک با قید، یعنی تملیک به عوض با همدیگه، یعنی یک بحثی را آقایان دارند که هیئت ترکیبی گاهی اوقات یک معنای جدیدی را در می آورد، ایشان می خواهد بگوید با قرینه عرفی این مجموعه مرکب بیع را درست می کند، مجموعه مرکب، نگاه نکنید در باب هبه، در باب هبه اگر ما باشیم ظاهرش این است که به او بخشیده، این را به او بخشیده لکن به این قرار به او بخشیده که او هم یک چیزی به او ببخشد، صریح در آخرش نتیجه اش تملیک به عوض است اما این حقیقت عقد نیست، اگر گفت ملکت الكتاب بمائة تومان، ملکتک الكتاب بكذا این نه هبه معوضه است و نه صلح است، نه هبه معوضه است.

من فکر می کنم مرحوم شیخ قدس الله نفسه، البته فکر است حالا، آقای خوئی جور دیگه معنا کردند، سید یز دی یک جور دیگه که اشکال کردند دیگه آن ها را نمی خواهیم بخوانیم و قستان را نگیریم.

من فکر می کنم مرحوم شیخ می خواهد بگوید نه این جا مجموع مرکب معنایش این است. مراد ایشان از مجموع مرکب ذکر تملیک با عوض، این مجموع ملکت الكتاب بكذا این عنوان تملیک با عوض این هیئت ترکیبی و لذا می شود گفت بمقتضى الوضع التركيبی، این را قبول کرد که یک نوع وضعی هست برای

و إن تجرد عن ذکر العوض و قد عرفت سابقا أن تعريف البيع بذلك تعريف بمفهومه الحقیقی فلو أراد منه الهبة المعوضة منه، ضمیر منه به تملیک به عوض بر می گردد، اگر مرادش از این تملیک به عوض هبه معوضه باشد یا قصد المصالحه، یا این دو تا باشد

بنی صحة العقد به علی صحة عقد بلفظ غیره مع النية

اگر واقعا از این تملیک به عوض بخواند مثلا مصالحه بفهمد، گفت ملکتک الكتاب یعنی صالحتک، این مبتنی بر آن مسئله قرینه است که آیا می شود انشای تسالم بکند؟ با لفظ غیر از تسالم، عرض کردیم مشکل دارد، اشکال دارد ولو تملیک به عین نتیجه تسالم است، نتیجه صلح است.

پرسش: به نظر خودتان این عبارت چی می رساند؟

آیت الله مددی: من به نظرم می آید که ایشان نظرش این است که این تملیک به عوض این مجموعا به معنای بیع است ولو تملیک به

عوض در ضمن مصالحه هم پیدا می شود لکن این عنوان، تملیک به عوض یتبادر منه البیع

پرسش: این وضع جدید است ؟ به جز مفردات

آیت الله مددی: آهان، ایشان ظاهرش این طور است، من فکر می کنم مراد ایشان این باشد

بمقتضی الوضع التركیبی، ظاهر این عبارت شیخ، حالا شما می خواهید بگویید وضع ترکیبی را قبول ندارید بحث دیگری است، اما

ظاهر عبارت و انصافا هم حرف بدی نیست، ایشان می گوید در عرف وقتی گفت تملیک به عوض، بیع. اگر اراده صلح کرد باید

بگوییم قرینه باید بیاید یعنی باید بگوییم لفظی را صلح اراده کرده، لفظی که نتیجه صلح است آورده نه خود صلح، اگر صلح اراده کرد

باید می گفت صالحتک

پرسش: یعنی معانی اضافه بر بیع دارند؟

آیت الله مددی: چون عرض کردم آن نکته فنی که شیخ هم جداسازی را مطرح کرد، خب این جداسازی را ما زیاد روش کار کردیم،

شیخ می خواهد بگوید ما بین صلح و بیع و هبه معوضه جدا می کنیم، خوب دقت بکنید! این ها را اولاً ما جداسازی می کنیم، آن

وقت هر کدام از این ها هم باید لفظ خاص خودش بکار برده بشود، لفظ دیگری که بخواهد با قرائن، نمی شود، این مقدماتی که سابقا

مطرح کردیم، مثلا در باب صلح ولو نتیجه اش تملیک به عوض هست لکن باید تسالم انشاء بشود، صالحتک، سالمتک، اگر

سالمتک درست باشد، صالحتک هذا الشیء، در باب هبه معوضه هبه است یعنی دادن مجانی لکن در مقابل این که آن هم یک هبه

مجانی بکند، نتیجه اش تملیک به عوض است، نتیجه، اگر نتیجه شد در حقیقت باید بگوییم مثل آن است که بگوییم یک لفظی را

برای یک عقدی بکار ببریم به معنای مجازی،

پرسش: نتیجه اش مالکیت پیدا می کنند؟

.....
آیت الله مددی: نتیجه اش تملیک به عوض است اما نتیجه کافی نیست، دقت بکنید لذا ایشان می گوید اگر ما باشیم و این کلمه التملیک بعوض، التملیک بعوض در نظر عرف فقط بیع به ذهن می آید ولو التملیک بعوض در هبه هم هست، هبه معوضه، ولو در مصالحه هم هست لکن این لفظ به نظر عرفی وضع شده برای خصوص بیع لذا اگر این لفظ را بکار برد خوب دقت بکنید و مرادش مصالحه است این یک نوع مجاز است، اگر مراد تملیک، چرا؟ چون تملیک به عوض به مقتضای ایشان، تعبیر ایشان، وضع تملیکی یعنی بیع، عرف ازش بیع می فهمد.

پرسش: یعنی استعمال بیع نیست؟

آیت الله مددی: نه اگر شما در هبه معوضه گفتید ملکتهک هذا الکتاب به یک پتو و مراد من هبه، من می بخشم، انصافا قرینه می خواهد، حق با شیخ است، به نظر من حق هم با شیخ است یعنی کلمه تملیک به عوض ملکتهک بكذا انصافا ابتدئا به حسب عرف معنای بیع ظهور پیدا می شود، اگر قصدش مصالحه بود یا هبه معوضه بود حکم قرینه است، حکم لفظی نیست که صریح است، یعنی ملکتهک بعوض صریح مال مصالحه نیست، صریح در هبه معوضه نیست، صریح است در مسئله بیع و فکر می کنم حرف مطلب شیخ درست باشد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين